

نظری به شخصیت سعدی و بعضی عوامل مؤثر در آن*

محمود صناعی

مقدمه

درباره وقایع مهم زندگی سعدی - مثل سخنوران بزرگ دیگر ایران مانند فردوسی - چیز زیادی نمی‌دانیم مگر آنچه او در دو اثر بزرگ خود یعنی بوستان و گلستان از آن یاد می‌کند. ولی در بوستان و گلستان، گاه آنچه سعدی از دیده‌ها و کرده‌های خود می‌گوید به اقتضای داستان‌پردازی است و همیشه وقایع واقعی تاریخی نیست. می‌دانیم در سالهای اول قرن هفتم یعنی بین سال ۶۰۰ و ۶۰۵ در شیراز به جهان آمده و از خاندان اهل علم بوده است (همه قبیله من عالمان دین بودند). نامش مشرف‌الدین یا مشرف یا مصلح‌الدین بوده است. نوشته‌اند پدرش از ملازمان سعدبن زنگی اتابک فارس بوده است و شاید به این مناسبت تخلص سعدی را برای خود انتخاب کرده و شاید هم پدر، یا اتابک فارس این لقب را به او داده باشد^(۱). در اواخر دوران کودکی پدرش فوت شده است و او را نیای مادریش بزرگ کرده است. در حدود سال ۶۲۰ برای ادامه تحصیلاتش به مدرسه

* ایران‌نامه، سال سوم، ص ۵۵۹-۵۸۶.

نظامیه بغداد رفته و در آنجا مقرری تحصیلی داشته است. پس از آن، سالها در عراق و شامات و شاید هندوستان و خراسان به سیر و سفر پرداخته و چند بار به سفر حج رفته است. در این سیر و سفرها به سخنوری و شاعری معروف شده است. در سال ۶۵۵ به شیراز برگشته و بوستان را به نظم درآورده و به اتابک ابوبکر بن سعد، پسر و جانشین سعد بن زنگی، تقدیم کرده و سال بعد گلستان را نوشته است و بعد سفری دیگر به مکه معظمه کرده و در بازگشت به تبریز رفته و به شیراز باز گشته و تا پایان عمر در آنجا زیسته است. وفات او در حدود سال ۶۹۰ اتفاق افتاده است.

اگر درباره وقایع زندگی سعدی اطلاع زیادی در دست نداریم، شخصیت او را نسبتاً خوب می‌شناسیم زیرا سعدی در سخنش زنده است و باماست و مهمترین جنبه شخصیت او همان سخن اوست. به قول صائب:

در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل
میل دیدن هرکه دارد در سخن بیند مرا

از لحاظ شعر روایتی و وصفی، در زبان فارسی فقط یک تن را بزرگتر از او می‌توان نشان داد و او فردوسی است. از لحاظ قصیده، سعدی همسر بزرگترین قصیده‌سرایان از قبیل رودکی و فرخی و عنصری و انوری و خاقانی و ناصر خسروست. از لحاظ غزل مسلماً سرآمد کسانی است که پیش از او آمده‌اند و در سراسر ادبیات فارسی همسر او فقط حافظ است. نثر فارسی گلستان او سرمشق نثرنویسان پس از او بوده است و بر روی هم چنان که مرحوم محمدعلی فروغی گفته است، ما پس از سعدی به زبان سعدی سخن می‌گوییم.

۱. عوامل فطری

آنچه روانشناسان امروز شخصیت می‌گویند، مجموعه صفات و خصائلی است که هویت یک فرد را تشکیل می‌دهد و او را از افراد دیگر مشخص و ممتاز می‌سازد. عواملی را که در امر ایجاد شخصیت آدمی مؤثرند به دو دسته ارثی (یا فطری) و اکتسابی (یا محیطی) می‌توان تقسیم کرد. شخصیت آدمی محصول کنش و واکنش این دو دسته عوامل است. می‌توان گفت شخصیت آدمی مساحت مربع مستطیلی است که یک ضلع آن را عوامل فطری و ضلع دیگر را عوامل محیطی تشکیل می‌دهد و شخصیت حاصل ضرب طول این دو ضلع در یکدیگر است.

از عوامل فطری سازنده شخصیت یکی عاملی است که روانشناسی جدید استعداد کلی عقلانی خوانده است^(۲) و اخیراً روانشناسان، در پیروی از عرف عام، کلمه هوش را برای آن به کار برده‌اند. شاعر ما آن را جوهر دانایی خوانده و از آن وصف دقیقی کرده است آنجا که می‌گوید:

هر که در او جوهر دانایی است

بر همه کاریش توانایی است

این استعداد کلی عقلانی، فطری است و میزان آن در افراد مختلف متفاوت است و با تربیت آن را کم و زیاد نمی‌توان کرد. معتزله، که عقلا و فلاسفه اسلام بودند، و پس از آنها روسو و جفرسون و کمونیستهای متعصب و شاید هنوز دولت شوروی، اعتقادشان این بوده است که افراد بشر با استعدادهای یکسان به جهان می‌آیند و محیط است که در آنها ایجاد تفاوت می‌کند. علم امروز این نظریه را ابطال کرده است. مولوی در اعتراض به اعتقاد معتزله می‌گوید:

این تفاوت هست در عقل بشر
 که میان شاهدان اندر صُور
 برخلاف رأی اهل اعتزال
 که عقول از اصل دارند اعتدال

فکر و سخن - که نماینده فکر است - مهمترین تجلّی گاه این عامل فطری عقلانی است. کسی که این عامل کلی عقلانی در او قوی است، ادراکش دقیقتر و وسیعتر است، ارتباط بین چیزها را از شباهت و تضاد زودتر و روشنتر درک می کند - در استدلال و نتیجه گیری از مدرکات خود سریعتر و دقیقتر است و می تواند مدرکات خود را به لفظ بهتر و دقیقتر بیان کند. در سعدی این توانایی به کاملترین وجه دیده می شود و نشان می دهد که جوهر دانایی در او به میزان زیاد هست و از این نعمت و موهبت ارثی بهره فراوان دارد. این که خاندان او همه اهل علم بوده اند، و شاید قطب الدین شیرازی فیلسوف و متکلم معروف دایی او بوده است، مؤید این نکته است که در خاندانی هوشمند و بااستعداد زاده شده است.

یکی از ملاکهای تشخیص هنرمند اصیل و استاد، از هنرمندنمای مقلّد و پیرو و بی بهره از اصالت، آن است که در هنرمند اصیل، نحوه ادراکی خاص خود او می بینیم و نحوه بیانی که از دیگری به عاریت نگرفته است. تردید نیست که اغلب هنرمندان استاد - برای اینکه در زمان خود مورد قبول واقع شوند، بسیاری از موازین هنر پیشینیان را پذیرفته اند و این در شعر و نثر همان قدر صادق است که در نقاشی و موسیقی. ولی در محدوده این موازین، مهر خاص شخصیت خود را بر هنر خود زده اند. سعدی بسیاری از تشبیهات و استعارات خود را از شاعران

گذشته گرفته است ولی آنها را به صورت نوینی به کار برده و در موارد بسیاری آنچه از تشبیه و تضاد می بیند ناشی از ادراک خود اوست. کمتر حادثه به ظاهر بی اهمیت و کوچکی است که در طبیعت یا اجتماع از نظر او پنهان بماند. مثلاً دویدن کودکی را از پی گنجشکی که می خواهد پرید همه دیده اند. سعدی است که از این واقعه استفاده می کند تا محبت یک جانبه خود را به معشوق وصف کند:

بس در طلبت کوشش بی فایده کردم
چون طفل دوان در پی گنجشک پریده

و یا دیده است که برای بیرون آوردن خاری حقیر از پا سوزنی به کار می برند و سعدی از این وسیله برای بیان عظمت و هنر غم عشق استفاده می کند:

غم عشق آمد و غمهای دگر پاک ببرد
سوزنی باید کز پای برآرد خاری

در تشبیهات و استعاراتش تنها احساس اولی که در ذهن برانگیخته می شود مهم نیست. تموجات ثانوی که تشبیه او در ذهن پدید می آورد، مهمتر است. مثلاً:

باز آ که از فراق تو چشم امیدوار
چون گوش روزه دار بر الله اکبرست

موجی که از افکار و تأثرات ثانوی در ذهن پدید می آید این است که عشق او، مثل روزه دار بودن، امری مقدس و روحانی است. معشوق غذایی نیست که مرد روزه دار گرسنه منتظر آن باشد بلکه امری مقدس است مثل ندای الله اکبر که روح را نوازش می دهد. درمورد دیگر باز آمدن معشوق به نزد او مثل خیمه زدن سلطانی است در فضای حقیر درویشی بی بضاعت:

باور از بخت ندارم که تو مهمان منی

خیمه سلطنت، آنگاه فضای درویش

و از این قبیل.

برای این که مستمع را از درستی مطلبی که می‌گوید مجاب کند، به استدلال منطقی، که تأثیرش در ذهن کم است، نمی‌پردازد. به تشبیه و تمثیل متوسل می‌شود:

چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن

که می‌گویند ملاحان سرودی

اگر باران به کوهستان نبارد

به سالی دجله گردد خشک‌رودی

بحث تفصیلی از هنر سعدی خارج از موضوع این گفتار است. علم بلاغت از قبیل معانی و بیان، چنان که می‌شناسیم، در شناخت هنر سعدی و سخنوران طراز اول ما ناقص است و باید علم بلاغت نوینی به وجود آید. نیروی عقلانی یکی از جنبه‌های مهم شخصیت آدمی است. جنبه مهم دیگر شخصیت جنبه عاطفی یا انگیزش‌پذیری است. شاید بتوان کلمه شور را برای عواطف و شورمندی را برای انگیزش‌پذیری به کار برد. غرض از عواطف (یا شور) جنبه‌هایی است که بر اثر عوامل خارجی یا داخلی در ما به وجود می‌آید و ایجاد رغبت و نفرت، غم و شادی، ترس و دلیری، مهر و کین و امثال آن می‌کند. در این مورد مهم تحقیق روانشناسان جدید، که کوشیده‌اند عوامل اساسی شخصیت آدمی را بیابند، به این نتیجه رسیده است که عامل کلی عاطفی در آدمی وجود دارد که می‌تواند از لحاظ شدت و ضعف در افراد متفاوت باشد. آن‌کس

که در او این عامل قوی است، هم اندوهش شدیدتر و عمیقتر است و هم شادیش، هم مهرش عمیقتر است هم کینه‌اش، هم میلش شدیدتر است و هم نفرتش و از این قبیل و در بعضی همه این عواطف بسیار ضعیف است. اگر شخصیت آدمی را به ساعتی تشبیه کنیم، می‌توان گفت نیروی عقلانی به منزله چرخهای ساعت است و نیروی عاطفی به منزله فنری که چرخها را به حرکت درمی‌آورد. کلمه‌ای که قدما برای کسانی که نیروی عاطفی در آنها قوی است به‌کار می‌بردند «شدیدالتأثر» بود. در سعدی، بخصوص چنان که از غزلهای او برمی‌آید، نیروی عاطفی بسیار قوی است. هم عشق را شدیدتر حس می‌کند و هم فراق را. زیبایی در او حس بهجت و نشاطی ایجاد می‌کند که در دیگران نمی‌کند. از بدی و پرخاشگری مردمان چنان اندوهگین می‌شود که برای فرد عادی قابل درک نیست. مثلاً درباره عشق به این ابیات توجه فرمایید:

هیچ‌کس را مگر این عشق نباشد که مراست
 کانچه من می‌نگرم بر دگری ظاهر نیست

و:

هر کسی را هوسی در سر و کاری در پیش
 من بیچاره گرفتار هوای دل خویش

و:

اندرون با تو چنان انس گرفته‌ست مرا
 که ملالم ز همه خلق جهان می‌آید

و:

چه میان نقش دیوار و چه آدمی که با او
 سخنی ز عشق گویند و در او اثر نباشد

و می‌توان گفت سراسر غزل‌های او پر از عواطف رقیق و شدید است و در این غزلهاست که سعدی متفکر و فقیه و دانا و اندرزگو کنار رفته و سعدی شاعر به بهترین وجه زمام سخن را به دست گرفته است. جلوه عواطف لطیف را به بهترین وجه می‌توان در غزل‌های او دید.

۲. عوامل محیط

جوهر دانایی فطری هرچند قوی باشد، برای این که علم و هنر به وجود آورد، نیازمند محیط مساعد، یعنی تربیت است. اگر بتهوون و بوعلی سینا در قبیله‌ای در صحرای نجد به جهان آمده و همان‌جا مانده بودند یکی ممکن بود در طبل یا نقاره زدن سرآمد گردد و دیگری در شناختن انواع شتر و سوسمار. محیط اتریش قرن هجدهم میلادی لازم بود تا از استعداد سرشار یکی بتهوون بسازد و محیط مناسب فرهنگی و سیاسی خراسان در زمان سامانیان لازم بود تا از دیگری بوعلی سینا به وجود آورد. سعدی در محیط متمدن و با فرهنگی، در میان خانواده‌ای اهل علم به جهان آمد و در آنجا تربیت شد. به این عامل تربیتی مناسب یعنی محیط شیراز، باید سیر و سفر طولانی او را در قسمتهای متمدن کشورهای اسلامی آن روز، یعنی عراق و شام و فلسطین نیز افزود. نیز تأثیر محیط را همچنان باید از لحاظ پرورش عواطف در نظر گرفت. اینکه نیروی عاطفی او متوجه رأفت و محبت به هموعان خود شد نه پرخاشگری و خونریزی و جنگ، نیز تاحدی تأثیر محیط فرهنگی خاص او را نشان می‌دهد.

تأثیر بعضی عوامل محیط را در او - تاحدی که به پرورش شخصیت او مربوط است مورد توجه قرار می‌دهیم و هم در آغاز بحث بگوییم آنچه می‌گوییم استنباط است که پس از هشتصد سال، با نداشتن اطلاعات دقیق، درباره عوامل

مؤثر در او از راه آثار خود او می‌کنیم - و پیداست آنچه می‌گوییم باید همه با قید «محتمل است» ذکر گردد و طبیعی است که در چنین اوضاع و احوال دانش ما قطعی و یقینی نیست.

محیط طبیعی کودکی او

محیط طبیعی کودکی او یعنی شیراز در سعدی اثری پایدار کرده است. زیبایی باغهای شیراز، هوای مطبوع و ملایم آن، اختلاف محسوس فصول، همه در روح تأثیرپذیر او نشانه‌های خود را برجای گذاشته‌اند. اصولاً هرکس به محیط کودکی خود دلبستگی پیدا می‌کند و این دلبستگی به شدت نیروی عاطفی مربوط می‌شود و با آن نسبت مستقیم دارد، خاطرات خوش از دوران کودکی این دلبستگی را بیشتر می‌کند و خاطرات تلخ از دلبستگی می‌کاهد. کمتر شاعر یا نویسنده پارسی‌گوی است که تا این حد به وطنش دلبسته باشد. البته دوری ممتد او از وطن، شوق و شور او را برای بازدیدن شیراز بیشتر کرده است. به‌هرحال در همه آثار او ستایش شیراز جلوه می‌کند. برای مثال می‌توان قصیده او را درباره شیراز مورد توجه قرار داد:

خوشا سپیده‌دمی باشد آن که بینم باز
رسیده بر سر الله اکبر شیراز
بدیده بار دگر آن بهشت روی زمین
که بار ایمنی آرد نه جور قحط و نیاز
تا آنجا که می‌فرماید:

سعدی در حق شیراز روز و شب می‌گفت
که شهرها همه بازند و شهر ما شهباز

در غزل زیبایی که هنگام بازگشت به شیراز سروده است از مردم شیراز
 عذر می‌خواهد که مدتی از آنها دور بوده است:

سعدی اینک به قدم رفت و به سر باز آمد
 مفتی ملت اصحاب نظر باز آمد
 سالها رفت مگر عقل و سکون آموزد
 تا چه آموخت که زان شیفته‌تر باز آمد
 خاک شیراز همیشه گل خوشبوی دهد
 لاجرم بلبل خوشگوی دگر باز آمد
 جرّمناک است ملامت مکنیدش که کریم
 ز گنه‌کار نگیرد چو به سر باز آمد

محیط خانوادگی او در کودکی

روانشناسان جدید - بخصوص پیروان مکتب فروید - تأثیر خانواده را در
 سالهای ابتدائی عمر کودک از لحاظ تشکل شخصیت او بسیار مهم می‌دانند. از
 رابطه سعدی با مادرش چیزی نمی‌دانیم جز این که از محبت مادر و حق او
 نسبت به فرزند، در آثار خود با لطف خاص سخن می‌گوید و ظاهراً از این
 محبت بهره‌مند بوده است. نمی‌دانیم برادر و خواهر داشته است یا نه. اگر نداشته
 همه محبت خانواده متوجه او بوده است. درباره رابطه مادر و فرزند می‌گوید:

کنار و بر مادر دلپذیر
 بهشت است و پستان در او جوی شیر
 درختی است بالای جان‌پرورش
 ولد میوه نازنین در برش

در گلستان و بوستان اشارات زیاد به دل‌بستگی او به پدرش می‌بینیم. بر اثر تربیت پدر، کودکی مؤمن و پرهیزکار بار آمده است:

«یاد دارم که در ایام طفولیت متعبّد بودمی شبخیز و مولع زهد و پرهیز»
 (گلستان، باب دوم). و در همین داستان می‌بینیم که پدرش ذهن روشن و سعه صدر داشته و او را از تعرض به دیگران و عیبجویی از آنان - حتی وقتی به بهانه امر به معروف باشد - برحذر داشته است. از دست دادن پدر در اواخر دوران کودکی و اوایل نوجوانی در او ایجا تحسّر و تأثیری پایدار کرده است که همه عمر از آن یاد می‌کند:

مرا باشد از درد طفلان خبر
 که در خردی از سر برفتم پدر

و:

من آنکه سر تاجور داشتم
 که سر در کنار پدر داشتم

شاید به این دلیل، حساسیت خاص نسبت به یتیمان پیدا کرده است چنان که این ابیات از بوستان نشان می‌دهد:

چو بینی یتیمی سر افکنده پیش
 مده بوسه بر روی فرزند خویش
 یتیم ار بگرید که نازش خرد
 وگر خشم گیرد که بارش برد
 به رحمت بکن آبش از دیده پاک
 به شفقت بیفشانش از چهره خاک

اگر سایه‌ای خود برفت از سرش

تو در سایه خویشتن پرورش

پس از پدر، تربیت او را - شاید زیر نظر اتابک سعد - نیایش بر عهده گرفت و پیداست که در تربیت او قصوری نرفته است. سعدی در بزرگی از سختگیری و توجه خاصی که در تربیت او شده است با سپاسگزاری یاد می‌کند:

ندانی که سعدی مراد از چه یافت؟

نه هامون نوشت و نه دریا شکافت

به خردی بخورد از بزرگان قفا

خدا دادش اندر بزرگی صفا

محیط تربیتی او در نوجوانی

تا سال ۶۲۰ یعنی تا سنین ۱۶ تا ۲۰ سالگی سعدی در شیراز تربیت یافت. در نظامیه بغداد علوم دینی را که در شیراز شروع کرده بود ادامه داد و به درجه فقاہت رسید. لیکن اهمیت سعدی برای ما و برای جهان در این نیست که او خطیب و محدث و مفسر قرآن و عارف و پارسا بوده است. اهمیت او در شیرینی سخن و قدرت سحرآسای او در بیان فارسی است. و متأسفانه درباره این قسمت مهم از تربیت او هیچ نمی‌دانیم و ننوشته‌اند زبان فارسی را از که آموخت و ذوق شعر را کدام استاد در او تقویت کرد و به کدام شاعران و نویسندگان روزگار پیش علاقه داشت. آنچه خواهیم گفت، حدسهایی است که از مطالعه آثار خود او به‌دست می‌آید و درباره آن باید گفت احتمال دارد چنین بوده باشد.

از آثار او پیداست، و خود اذعان می‌کند، که برای فردوسی - خداوندگار زبان پارسی - حرمتی فراوان دارد. نه تنها بوستان را در وزن شاهنامه می‌سازد،

لیکن شعر فردوسی را، با اظهار ادب مسبت به او، تضمین می‌کند:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد

که رحمت بر آن تربت پاک باد

«میازار موری که دانه‌کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است»

سیه‌اندرون باشد و سنگدل

که خواهد که موری شود تنگدل

حتی پنهان نمی‌توان کدزد که به توانایی فردوسی در سخنوری رشک می‌برد

آنجا که از قول عیجوبی (شاید فرضی)، چنین نقل می‌کند:

شبی زیت فکرت همی سوختم

چراغ بلاغت می‌افروختم

پراکنده‌گویی حدیثم شنید

جز احسنت گفتن طریقی ندید

هم از نوع خبثی در آن درج کرد

که ناچار فریاد خیزد ز درد

که «فکرش بلیغ است و رایش بلند

ولی در ره زهد و طامات و پند

نه در خشت و کوپال و گرز گران

که این شیوه ختم است بر دیگران»

نداند که ما را سر جنگ نیست

وگر نه مجال سخن تنگ نیست

در سراسر آثار سعدی اشاره به قهرمانان شاهنامه فراوان است. وقتی سخن از عدل و دادگستری و رعیت‌پروری است - جز در یک مورد که از عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی یاد می‌کند - دیگر سخن از بزرگان شاهان و خردمندان ایران باستان است، از فریدون و جمشید و کیخسرو و دارا و انوشیروان یاد می‌کند. آنجا که صحبت از دلیری و مردانگی است ذکر رستم و اسفندیار و زال و سیاوش به میان می‌آید. حتی در مقدمه بوستان خود را با پیامبر اسلام و بوبکر بن سعد را با انوشیروان دادگر مقایسه می‌کند و می‌گوید:

سزد گر به دورش بنازم چنان
که سید به دوران نوشیروان

و این نکته اشاره به حدیث نبوی است که ولدت فی زمن الملك العادل یعنی در دوران پادشاه دادگر (انوشیروان ساسانی) زادم. از شاعران بزرگ قصیده‌سرا، عنصری ز شاه سخن می‌خواند و پیداست که با اشعار او آشنا بوده است:

مرا خود چه باشد زبان‌آوری
چنین گفت شاه سخن عنصری

با قصه‌های معروف ایران باستان از قبیل خسرو و شیرین و ویس و رامین آشناست و بعید نیست که آثار منظوم نظامی و فخرالدین گرجانی را خوانده باشد. با اشعار ظهیرالدین فاریابی آشناست و به تعریض می‌گوید:

چه حاجت که نه کرسی آسمان
نهی زیر پای قزل ارسلان

مگو پای عزت بر افلاک نه

بگو روی اخلاص بر خاک نه

سعدی قصیده را مثل تازیانه عبرتی برای آشنا کردن حکمرانان زمان به وظایف انسانی و اسلامی خود به کار می برد و حتی وقتی به ظاهر آن قصیده در ستایش ممدوحی ساخته شده است، درحقیقت منظور از آن تبلیغ فضائل اخلاقی است. پیش از او شاعرانی از قبیل ناصر خسرو و سنائی این کار را آغاز کرده بودند. به نظر می رسد افکار سنائی در سعدی تأثیر کرده باشد.^(۳)

از متفکران دینی پیش از خود، سعدی از غزالی با حرمت تمام یاد می کند و با توجه به این که او مهمترین استادی بوده است که در نظامیه بغداد، صد و چند سال قبل از دوران سعدی تدریس کرده است و با توجه به ارادتی که سعدی به عرفان دارد، بعید می نماید که آثار عربی و شاید فارسی غزالی را نخوانده باشد. در نثر فارسی به نظر می رسد نثر مسجع خواجه عبدالله انصاری در او تأثیر کرده باشد ولی رجحان سعدی بر کسانی که پیش از او این نوع نثر را برای بیان منظور خود به کار برده اند این است که سعدی مطلقاً معنی را فدای لفظ نمی کند. به هر حال کمالی که در شعر و نثر سعدی می بینیم حاکی از این است که از میراث پرارزش گذشتگان در شعر و نثر بهره کامل یافته است و به این علت است که توانسته است با بهترین آنان همسر شود و در مواردی حتی از آنان پیشتر رود. با این حال تأثر سعدی از شاعران و نویسندگان گذشته میدانی است که در آن کار ناکرده بسیار است و بر محققان آینده است که در این راه کوشش کنند.

سعدی و فقاقت

در مدرسه نظامیه در بغداد علوم دینی را طبق مذهب شافعی تدریس

می‌کردند. کلام و فلسفه و علوم عقلی و علوم طبیعی در آنجا و مدارس رسمی دیگر تدریس نمی‌شد و در آثار سعدی هم اشاره‌ای به این قبیل علوم یا نشانه زیادی از اطلاع او از آنها نمی‌بینیم. حکمت یا فلسفه و علوم عقلی مدتها بود مورد بی‌مهری اصحاب دین واقع شده بود و نهضت عظیمی، که مدت کوتاهی در اوایل خلافت عباسیان در این علوم، که از منشأ یونانی و ایرانی و هندی بودند، رونق گرفته بود، با شیوع تعصب اشعری که بر اسلام غالب شده بود، رو به خاموشی رفته بود. حتی شاعران نیز به دنباله‌روی از فقیهان و اصحاب حدیث به علوم یونانی می‌تاختند (از قبیل خاقانی و سنائی و دیگران). تربیت دینی سعدی در بغداد ادامه یافت و در زبان عربی استاد شد و به درجه فقاہت رسید. در باب چهارم بوستان در داستانی که چنین شروع می‌شود «فقیهی کهن جامه تنگدست» سعدی وصف مجلسی از فقها را می‌کند که ناشناس بدانجا وارد شده و در بحث فقهی بر فقیهان غالب شده است ولی از پذیرفتن دستار قاضی چون آن را «پای‌بند غرور» می‌دانسته ابا کرده است. آثار متشرع بودن سعدی را مکرر در گلستان و بوستان می‌بینیم و گاه تعارض بین نحوه تفکر فقیه و نحوه تفکر عارف و صوفی را در او مشاهده می‌کنیم.

از دانشمندانی که محضر آنان را در بغداد درک کرده است، از ابوالفرج بن جوزی نام می‌برد که نواده فقیه معروفتری به همین نام است و سابقاً در بغداد تدریس می‌کرده است و از جمله متکلمین عهد خود در مذهب حنبلی بوده است. درباره ابوالفرج بن جوزی - که زمانی محتسب بغداد نیز بوده است - سعدی در گلستان داستانی دارد که چنین شروع می‌شود: «چندان که مرا استاد اجل ابوالفرج بن جوزی به ترک سماع فرمودی...» ظاهراً نصیحت این استاد زیاد در سعدی

مؤثر نبوده است و سعدی به ترک سماع نگفته است و حتی در آن داستان به تعریض دربارهٔ استاد خود می‌گوید:

قاضی ار با ما نشیند برفشاند دست را

محاسب گر می خورد معذور دارد مست را

دیگر از بزرگانی که سعدی از مصاحبت آنان در بغداد بهره‌مند شده است شهاب‌الدین ابوحفص عمر بن محمد سهروردی است که از مشایخ بلندپایهٔ تصوف بوده و در فقه و حدیث و عرفان مقامی عالی داشته است و صاحب کتاب «عوارف‌المعارف» است. چنان که استاد فروزانفر می‌نویسد:

«شیخ شهاب‌الدین معتقد بود که کمال در متابعت از شریعت است و عدول از جادهٔ شریعت هرگز روا نیست و هرچند آدمی به آخرین درجهٔ تمکین و صدق برسد باز هم باید ابجدخوان دبستان شرع باشد».

به نظر می‌رسد اعتقاد او در سعدی مؤثر بوده است چه با آن که سعدی سرسپردهٔ عرفان است همین نظر را مکرر بیان می‌کند چنان که در بوستان می‌گوید:

خلاف پیمبر کسی ره گزید

که هرگز به منزل نخواهد رسید

مپندار سعدی که راه صفا

توان رفت جز در پی مصطفی

و سعدی حتی صلابت و شدت رفتار شرع را می‌پذیرد آنجا که می‌گوید:

نه بر حکم شرع آب خوردن خطاست

اگر خون به فتوی بریزی رواست

تعلیمات عرفانی شیخ شهاب‌الدین نیز در سعدی مؤثر بوده است. باز به نقل از استاد فروزانفر:

«شیخ شهاب‌الدین و کلیه مشایخ که متصدی امور رباطها می‌شده‌اند خدمت خلق و بندگی مردان را اصلی اصیل و رکنی استوار می‌شناخته‌اند ... سعدی قدم بالاتر نهاده و طریقت را در خدمت خلق منحصر شمرده است: طریقت به‌جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دل‌نیت»^(۴)

سعدی و مسئله جبر و اختیار

از مسائل مهمی که ذهن متفکران اسلامی را از قرن دوم به بعد به خود مشغول کرده است این است که آیا جریان امور عالم و بخصوص افعال آدمی طبق سرنوشت ازلی و پیش‌نوشته‌ای، تعیین شده است یا این که آدمی را در کنش خود آزادی و اختیاری است. اگر آدمی را اختیاری نیست چگونه با عدل خداوندی سازگار است که آدمی را برای ارتکاب گناهی که از اختیار او خارج بوده است کیفر دهد و جاویدان به دوزخ بفرستد.

در قرآن مجید آیات فراوانی هست که از قدرت مطلق خداوند و زبونی بشر در مقابل این قدرت حکایت می‌کند از قبیل «وما رمیت اذا رمیت ولكن ان الله رمی»، تیر را تو نینداختی بلکه خداوند انداخت، و «تُعْزُ، من تشاء و تُذَلُّ من تشاء» خداوند هرکس را بخواهد عزیز می‌کند و هرکس را بخواهد ذلیل. از طرف دیگر این که خداوند پیوسته به آدمیان دستور می‌دهد که چه بکنند و چه نکنند باید ناشی از این باشد که برای آدمیان اختیاری قایل است.^(۵)

اصولاً این بحث منحصر به اسلام نبوده است. طرح این مسئله نتیجه اعتقاد

به توحید و نتیجه اعتقاد به علم و قدرت مطلق خداوند و نتیجه اعتقاد به خلقت آدم و شیطان است چنان که نخست در تورات و بعد در قرآن آمده است. این مسأله در میان عالمان دین موسی و عیسی قبل از اسلام مطرح بوده است و در سراسر قرون وسطی کلیسای عیسوی دچار این بحث بوده است و هرکس در این باب چیزی گفته و به نظر می‌رسد هیچ‌یک «ره زین شب تاریک» برون نبرده است. درمقابل دینهای سامی، زردشت و پس از او مانی، مسأله را چنان طرح کرده‌اند که چنین بحثی پیش نیامده است. زردشت منشأ نیکی را اهورامزدا و سرچشمه بدیها را اهریمن دانسته است و معتقد است جهان میدان جنگ و نبرد میان نیکی و بدی است و آدمی در این میدان اختیار دارد که به یکی از دو نیروهای متنازع بپیوندد. بنابراین هر فرد آدمی در پیروزی نهایی اهورامزدا بر اهریمن وجودی مؤثر است و سهمی مهم بر عهده دارد و نیز مخالف دادگری اهورامزدا نیست اگر آدمی را، که راه خود را با علم و اختیار انتخاب کرده است، در جهان دیگر پاداش یا کیفر دهد.

در زمان خلفای راشدین و دوران اول بنی‌امیه که اعراب به کشورگشایی و غارت و جمع‌آوری غنایم و برقراری سلطه خود بر همسایگان مشغول بودند، نه به تبلیغ اسلام توجه زیادی داشتند و نه ذهن آنها با مسائل عقلی و فلسفی مشغول بود. وقتی سلطه آنان بر ملل متمدن آن روز از قبیل اهل سوریه و شامات و ایران برقرار شد و علوم عقلی یونانی و فرهنگ ایرانی به عربی ترجمه شد، نهضت علمی و فلسفی در میان مسلمانان پدیدار گشت و من جمله بحث از جبر و اختیار نیز بازاری گرم یافت. در میان متکلمان اسلامی، معتزله، که فلاسفه و آزادیخواهان اسلام بودند، قائل به اختیار شدند و پیروان حدیث و سنت و

بخصوص قشریانی که در دوران سعدی پیرو مذهب اشعری بودند و بر بغداد تسلط داشتند، به جبر معتقد بودند. قشریان، حدیثی جعل کرده و به پیامبر اکرم نسبت می‌دادند که «القدریة مجوس هذه الامة» یعنی پیروان اختیار زردشتیهای این امتند*^۱. شیعیان که در اقلیت بودند، با استناد به روایتی از امام جعفر صادق (ع) به تفصیل قائل شده و امر بین‌الامرین را پذیرفته بودند یعنی معتقد بودند هم جبر در کار است و هم اختیار.

مسأله جبر و اختیار، نه تنها در کلام اسلامی بلکه در ادبیات پارسی هم، تأثیر عمیق بر جای گذاشته است. قشریون معتقد بودند خداوند با علم مطلق خود هم از روز ازل می‌دانسته است چه کسی گناه خواهد کرد و هم از آن زمان دوزخی و بهشتی بودن هر فرد تعیین شده است. در اعتراض به این عقیده است که عمر خیام می‌گوید:

می خوردن من حق ز ازل می‌دانست

گر می نخورم علم خدا جهل بود

و یا شاعر دیگری در اعتراض به عقیده جبریون سخنانی به ظاهر کفرآمیز می‌گوید:

خدایا راست گویم فتنه از توست

ولی از ترس نتوانم چخیدن

اگر ریگی به کفش خود نداری

چرا بایست شیطان آفریدن

مولانا جلال‌الدین مولوی بلخی، قسمت مهمی از کتاب مثنوی را به بحث

* شبستری گوید:

هر آن کس را که مذهب غیر جبرست نبی فرمود کو مانند گبرست

در جبر و اختیار اختصاص داده است و در ادبیات فارسی بهترین و زیباترین بحثی که در این مسأله شده همان است که او کرده است. به نظر می‌رسد ذهن سعدی از لحاظ فلسفی گرفتار این مسأله نشده است و شاید هم از هوشمندی خود بحث از این مسأله را خطرناک می‌دانسته است. به نظر می‌رسد نظر اشعریان را پذیرفته است و در ابیاتی از این قبیل به جبر و بی‌اختیاری و زبونی انسان در مقابل سرنوشت محتوم، معتقد است:

قضا به تلخی و شیرینی ای پسر رفته‌ست
 تو گر تُرُش بنشیننی قضا چه غم دارد

و:

اگر خدای نباشد ز بنده‌ای خوشنود
 شفاعت همه پیغمبران ندارد سود
 مقدر است که از هر کسی چه فعل آید
 درخت مُقُل نه خرما دهد نه شفتالود

و:

به بدبختی و نیک‌بختی قلم
 بگردید و ما همچنان در رحم

لیکن آنچه شگفت‌آور است این است که سعدی عمری را صرف اندرز دادن و خطابت و موعظه کرده است و اصولاً برای خود رسالتی قائل است که در تربیت و راهنمایی ابناء نوع، از شاه گرفته تا گدا، بکوشد. بنابراین ضمناً هم برای خود اختیار قائل است و هم برای دیگران که آنها را راهنمایی می‌کند. می‌توان گفت که یا متوجه این تناقض ذهنی خود نشده است و یا اعتقاد خود را به جبر

از این لحاظ بیان کرده است که از آسیب فقیهان قشری و متعصب اشعری، در امان بماند.

جبر و اختیار و مسئله تربیت

اگر از لحاظ دینی و فلسفی مشکل جبر و اختیار ذهن سعدی را به خود مشغول نمی‌کند، از لحاظ تربیتی مسئله برای او به صورت دیگری - یعنی به صورت علمی و نه فلسفی مطرح است. در این زمینه آنچه علم امروز پذیرفته است با آنچه سعدی بدان معتقد است، اختلاف چندانی ندارد. علم امروز معتقد است که در تربیت‌پذیری آدمی هم عامل ارثی (ژنتیک) مطرح است و هم عامل اکتسابی.

از لحاظ ژنتیک و عامل فطری، آنچه معتزله بدان معتقد بودند و آن را نتیجه اعتقاد خود به عدل خداوند می‌دانستند - که افراد بشر با استعدادهای همسان و مساوی خلق شده‌اند - صحیح نیست.

در روزگاران جدید کسانی مثل روسو و جفرسون و کمونیست‌های اولیه چنین اعتقادی داشتند و تفاوت‌های میان افراد بشر را ناشی از تأثیر محیط می‌دانستند. حتی روانشناس امریکایی واتسن (J.B. Watson) مؤسس مکتب رفتارگری، اعتقادی مبالغه‌آمیز درباره تأثیر محیط داشت ولی چنین اعتقادی امروز مورد قبول روانشناسان نیست.

وقتی مسئله را به صورت ساده‌تری بیان کنیم چنین می‌شود: آیا ممکن است از تخم خربزه، درخت گردو بروید؟ پیداست جواب این است که ممکن نیست. همه کوششی که دانشمندان روانشناس کرده‌اند - و نوزاد میمون را با نوزاد آدمی در یک محیط پرورش داده‌اند بلکه بتوانند به نوزاد میمون سخن گفتن

بیاموزند، به نتیجه‌ای نرسیده است. مختصر آن که روانشناسی جدید تفاوت فاحش میان افراد را در هوش و دیگر استعدادها پذیرفته است و این تفاوت را فطری می‌داند. اعتقاد سعدی نیز چنین است و آن را مکرر بیان کرده است:

ابر اگر آب زندگی بارد
هرگز از شاخ بید بر نخوری

و:

خر به سعی آدمی نخواهد شد
گرچه در پای منبری باشد
و آدمی را که تربیت نکنند
تا به صد سالگی خری باشد

لیکن با آنکه به قول سعدی «تربیت یکسان است و طبایع مختلف» و در نتیجه اثر تربیت یکسان در روی افراد یکسان نیست، هیچ‌کس نیست که تاحدودی از اثر تربیت بهره‌مند نشود و حتی گل سرشور کمال همنشین را کسب می‌کند (گلی خوشبوی در حمام روزی ...) چه رسد به فرزند آدمی، لیکن تربیت برای این که مؤثر واقع شود باید در خردی شروع شود:

هرکه در خردی‌اش ادب نکنند
در بزرگی فلاح از او برخاست
چوب تر را چنان که خواهی پیچ
نشود خشک جز به آتش راست

با این حال پند و اندرزی که سعدی به بزرگسالان می‌دهد - بخصوص به پادشاهان - نشان می‌دهد که از اثر تربیت در بزرگسالان هم بکلی نومید نیست.

در باب هفتم بوستان نصیحت او به پدران در تربیت فرزند چنین است:

چو خواهی که نامت بماند به جای
 پسر را خردمندی آموز و رای
 خردمند و پرهیزکارش بر آر
 گرش دوست داری به نازش مدار
 به خردی درش زجر و تعلیم کن
 به نیک و بدش وعده و بیم کن
 نوآموز را مدح و تحسین و زه
 ز تنبیه و توبیخ استاد به
 مکن تکیه بر دستگاهی که هست
 که باشد که نعمت نماند به دست
 چه دانی که گردیدن روزگار
 به غربت نگرداندش در دیار
 چو بر پیشه‌ای باشدش دسترس
 کجا دست حاجت برد پیش کس
 به پایان رسد کیسه سیم و زر
 نگردد تهی کیسه پیشه‌ور

تأثیر تصوّف در سعدی

تصوّف اسلامی جریان فکری واحد و متجانسی نیست و مثل هر جریان فکری دیگر تحولاتی پذیرفته است. صورت ساده و ابتدایی آن در قرن دوم، چنان با صورت پیشرفته آن در قرن هفتم اختلاف دارد که به اشکال می‌توان این هردو

را به یک نام خواند. تصوّف با مبالغه در زهد و پارسایی، ترک لذات دنیوی و اعراض از جهان شروع شد. پوشیدن جامه پشمی خشن و تن آزار، تقلید از جامه راهبان عیسوی در دیرهای عراق بود و تصوّف ابتدایی شاید در جهان‌بینی خود نیز از این راهبان تأثیر گرفته باشد. طریقت معروف کرخی (م ۲۰۰) پارسایی و عبادت و ترس از خدا با توجه کامل به اعمال و رسوم شرع و ترک دنیا و متعلقات آن بود. سرّی سقطی (م ۲۵۳) که شاگرد معروف کرخی بود، شفقت و محبت به خلق و خدمت به مردمان را بر آنچه استاد گفته بود افزود. وقتی به جنید بغدادی شاگرد سرّی سقطی می‌رسیم می‌بینیم مبالغه را در ترک دنیا و زهد جایز نمی‌شمرد و بیشتر توجهش به عشق به خداوند و توحید است. در او مقدمات فکر تجلی خداوند را در مخلوقات مشاهده می‌کنیم. وقتی به حسین بن منصور حلاج (م ۳۰۲) می‌رسیم می‌بینیم چنان در اعتقاد به وحدت وجود پیش رفته است که ندای اناالحق سر می‌دهد، متهم به شرک و کفر می‌شود و برای اعتقاداتش بر سر دار می‌رود. در بایزید بسطامی (م ۲۶۱) تأثیر فکر بودایی دیده می‌شود و شاید فناء فی الله او از نظر به نیروانای بودا تأثیر گرفته است. بایزید نیز مثل حسین بن منصور در وحدت وجود چنان پیش می‌رود که «لیس فی جبّتی سوی الله»، در جامه من جز خدا کسی نیست، می‌گوید. شاید نظریه وحدت وجود او از تفکر هندی تأثیر گرفته باشد. با انتشار فلسفه و علوم عقلی، فلسفه افلاطون و بخصوص نوافلاطونیان در میان مسلمانان منتشر می‌شود و نظریه «صدور» فلوطینوس معرفی می‌شود. در تفکر مولانا جلال‌الدین که عالیترین صورت تفکر عرفانی است تأثیر نوافلاطونیان نیز دیده می‌شود چنان که در داستان «بشنو از نی» در مثنوی آن را به فصیح‌ترین وجهی از مولانا می‌شنویم.^(۶)

حجت الاسلام ابوحامد محمد غزالی کوشید تا میان شرع و تصوّف تألیف ایجاد کند یا به صورت دیگر بگوییم کوشید تا به شرع از نظر عرفان بنگرد^(۷). تأکید او بر روح و جان تعلیمات دینی، در مقابل قشری که مورد نظر فقهای ظاهرین اهل سنت بود، تعبیر او را از دین لطیفتر و انسانیتر کرد. تصوّف می‌کوشد تا میان طالب حق و خدا که معبود و معشوق اوست، رابطه مستقیم برقرار کند. خدای صوفی مظهر محبت و گذشت و بخشایش است و در تصوّف کمتر جنبه‌های قدرت و قهر و غضب خداوندی مورد توجه قرار گرفته است. جهان وجود برای عارف جلوه‌گاه زیبایی و خوبی خداوند است و در نتیجه صوفی با جهان وجود در صلح و صفاست. برای وصول به خداوند از راه صلح و صفا و محبت پیش می‌رود و بنابراین تعصّب و ستیزه‌گری و تنگ‌نظری برایش از موانع راه است. جهان‌بینی سعدی، به‌طور کلی، این نوع جهان‌بینی است.

لیکن تصوّف و عرفان هم مثل هر فکر و عقیده متعالی دیگر به صورت دستگاه و تشکیلات درآمد و دروغ‌زنان و شیادان در آن راه یافتند. سعدی به تصوّف تشکیلاتی متعلق نیست. سرسپرده هیچ پیری نشده و زندگی خانقاهی را نپذیرفته است. حتی آن عده از صوفیان را که در زهد و پارسایی مبالغه می‌کنند و برای رستگاری شخص خود، جهان را رها می‌کنند و برای اینکه در معرض وسوسه نباشند به خانقاه پناه می‌برند، سرزنش می‌کند و از قول یکی از آنان چنین می‌گوید:

صاحب‌دلی ز مدرسه آمد به خانقاه
 بشکست عهد و صحبت اهل طریق را
 گفتم میان عابد و عالم چه فرق بود
 تا انتخاب کردی از آن این فریق را

گفت آن گلیم خویش بدر می برد ز موج

وین سعی می کند که بگیرد غریق را

سعدی - برخلاف این پارسایان تارک دنیا - بشر را با تمام عیوب و نقصهایش دوست دارد - جامعه را با تمام معایش می بیند ولی از آن اعراض نمی کند. می خواهد در میان جامعه باشد و آن را از درون اصلاح کند. نه تنها به آدمی و اجتماع او دلبسته است بلکه همه جهان را دوست دارد:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

در نظر عارفان، طبیعت آدمی از نیکی و بدی، فرشته و شیطان، نیروهای اهورایی و نیروهای اهریمنی، سرشته شده است. غزالی در کیمیای سعادت (ص ۱۷) حدیثی را نقل می کند که در آن پیامبر اکرم فرمود: «هر آدمی را شیطانی است و مرا نیز هست لیکن خدای تعالی مرا بر وی تصرف داد تا مقهور گشت و هیچ شر نتواند فرمود». نیز در نظر عرفا آدمی چنان مقامی دارد که دل او می تواند فرودگاه الهام باشد. غزالی در همان کتاب می فرماید (ص ۲۳): «هیچ کس نباشد که ورا فراستها و خاطرهای راست، برسبیل الهام، در دل نیامده باشد و آن در راه حواس نباشد بلکه در دل پیدا آید و نداند که از کجا آمد». بدین ترتیب در نظر عارفان میان افراد عادی بشر و پیامبران فرق فاحشی نیست. سعدی فرماید:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

اما شیطانی که آدمی باید بر آن چیره شود تا به خدای نزدیک گردد، به قول غزالی و سعدی، شهوت و غضب است که موجب آزار و سلب حق دیگران

می‌شود و به درنده‌خویی یک فرد نسبت به افراد دیگر می‌انجامد. برای انسان مبارزه‌ای مهم‌تر از مبارزه با درنده‌خویی خود نیست:

اگر این درنده‌خویی ز طبیعتت بمیرد
همه عمر زنده باشی به روان آدمیت

در نظر سعدی تبهکاری - که راه و رسم اهریمن است - آزار رسانیدن به دیگران است. عبادت و طریقت جز نیکوکاری و خدمت به مردمان نیست. حافظ همین معنی را به عبارت دیگر بعد از سعدی بیان کرده است:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی باش
که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست
و سعدی می‌فرماید:

به جان زنده‌دلان سعدیا که ملک وجود
نیرزد آن که وجودی ز خود بی‌آزاری

شاید سعدی در سیر و سفرهایش - که مسلماً در طی آنها اصحاب ادیان و مذاهب دیگر را دیده است - از تعلیمات انجیل نیز ملهم شده باشد مثلاً در این ابیات:

آدمیت رحم بر بیچارگان آوردن است
کادمی را دل بلرزد چون ببیند ریش را
راستی کردند و فرمودند مردان خدای
ای فقیه اول نصیحت‌گوی نفس خویش باش
آنچه نفس خویش را خواهی، حرامت سعدیا
گر نخواهی همچنان بیگانه را و خویش را

و نیز در این ابیات:

چیست دانی سر دلداری و دانشمندی
آن روا دار که گر بر تو رود بپسندی

و:

یاد دارم ز پیر دانشمند
تو هم از من به یاد دار این پند
هرچه بر نفس خویش نپسندی
نیز بر نفس دیگری مپسند

سعدی و موسیقی

موسیقی یا به اصطلاح قدما، سماع، در میان صوفیان مقامی بلند داشته است. اکثر فقیهان قشری سنی اشعری با آن نظر موافقی نداشته‌اند ولی نظر حجت‌الاسلام امام محمد غزالی در این خصوص معروف است. می‌دانیم امام محمد غزالی چنان مقامی نزد مسلمانان داشت که درباره او گفته‌اند اگر پیامبری به رسول خدا(ص) ختم نشده بود، هرآینه غزالی در ردیف پیامبران بود. امام غزالی فتوی می‌دهد که وقتی موسیقی شخص را به ارتکاب مناهای شرعی بکشاند، حرام است و وقتی چنین نباشد مباح است ولی درمورد اهل دل مهم است و:

«باشد که اثر آن از بسیاری خیرات رسمی بیش بود ... و آن احوال لطیف که از عالم غیب به ایشان پیوستن گیرد به سبب سماع، آن را وجد گویند و باشد که دل ایشان چنان پاک و صافی شود که نقره را چون در آتش نهی، و آن سماع آتش اندر دل افکنی و همه کدورتها از دل ببرد و باشد که به بسیاری ریاضت

آن حاصل نیاید که به سماع حاصل آید. و سماع آن سرّ مناسبت را که روح آدمی را هست با عالم ارواح بجنبد تا بود که او را به کلیّت از این عالم بستاند تا از هرچه در این عالم رود بی‌خبر شود...» (کیمیای سعادت، ص ۳۷۴).

زیباترین بیان در ادبیات فارسی درباره سماع «بشنو از نی» است که مثنوی مولانا با آن آغاز می‌گردد. در اینجا است که مولانا می‌فرماید:

آتش است این بانگ نای و نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

و در جای دیگر در مثنوی می‌فرماید:

ما همه اجزای آدم بوده‌ایم

در بهشت آن لحن‌ها بشنوده‌ایم

گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی

یادمان آید از آنها اندکی

پس غذای عاشقان آمد سماع

که از آن باشد خیال اجتماع

اعتقاد سعدی نیز همان‌گونه است و مکرّر بیان شده است:

تو را سماع نباشد که سوز عشق نبود

گمان مبر که برآید ز خام هرگز دود

و:

طایفه‌ای سماع را عیب کنند و عشق را

زمزمه‌ای بیار خوش تا بروند ناخوشان

و:

از هزاران در یکی گیرد سماع
 زان که هرکس محرم پیغام نیست
 آشنایان ره بدین معنی برند
 در سرای خاص جای عام نیست

اصولاً غزل یعنی توأم کردن کلمات با موسیقی و غزل برای سروده شدن با الحان موسیقی به وجود می‌آید و سعدی در زبان فارسی خداوند غزل است. در اینجا است که دیگر سعدی فقیه و خطیب و حکیم و اندرزگو به کنار می‌رود و شاعری که صاحب دقیق‌ترین ادراک و لطیف‌ترین عواطف و شیرین‌ترین بیان است برای ما نغمه‌سرایی می‌کند. نغمه او چنان به گوشها خوش آیند است و در دلها پذیرفته می‌شود که هفتصد و پنجاه سال است که فارسی‌زبانان را مسحور کرده است و تا زبان فارسی برجاست همدم و همراز اهل دل و صاحبان ذوق خواهد بود.

سفرهای سعدی

از سال ۶۲۰ که سعدی از شیراز به بغداد رفته است تا سال ۶۵۵ که به شیراز برگشته سی و پنج سال در خارج از شیراز اقامت داشته است که چند سال آن به تحصیل در بغداد گذشته است. در این سیر و سفرها تجربه‌های بسیار اندوخته و با مردمان از هر نوع معاشر بوده است. شاید از راه وعظ و خطابت و از راه اقامت در خانقاهها اعاشه می‌کرده است. از خودش می‌شنویم که در جامع بعلبک در شام به وعظ مشغول بوده است (باب دوم گلستان) و نیز می‌خوانیم که در جامع دمشق معتکف بوده است و در آنجا یکی از ملوک عرب نزد او می‌آید و از او اندرز می‌خواهد (باب اول گلستان). مکرراً به سفر حج اشاره می‌کند. در این سفرها

با اشخاص از صنوف و حرف مختلف آشنا می‌شود. گاه او را در خندق طرابلس می‌بینیم که به کار آب و گل مشغول است و گاه در حضور بازرگانی در کیش مشاهده می‌کنیم که به قصه‌های مالیخولیایی او گوش می‌دهد. گاه از مشت‌زن سخن می‌گوید و گاه از کشتی‌گیر و به هر حال همه این تجربه‌ها برای قصه‌های او تهیه مواد می‌کنند. سعدی در نظامیه بغداد در زبان عربی استاد شده بود - چنان که از قصائد عربی او پیداست - ولی بعید نیست که مجالس وعظ و خطابت او به زبان فارسی هم بوده باشد زیرا زبان پارسی را در خارج از قلمرو ایران آن روز نیز می‌گفتند و می‌نوشتند چنان که مولانا جلال‌الدین مولوی در قونیه مثنوی و غزل‌های خود را سرود و همچنین بود سیف فرغانی شاعری که از فرغانه به آق‌سرا شهر کوچکی در آسیای صغیر گریخته بود و شیخ شهاب‌الدین سهروردی (شیخ اشراق) که در شام ساکن بود رسالات زیبای خود را به فارسی در آنجا نوشت. به اغلب احتمال هم در این مدت سعدی به شاعری نیز معروف شده بود - شاید بسیاری از غزل‌های خود را در این دوران گفته باشد و ممکن است قصاید و مثنویهایی هم در مسائل مختلف اخلاقی داشته که بجا نمانده است - در بوستان اشاره‌ای به این مطلب دیده می‌شود.

سعدی و ناایمنی زمانه

سعدی نوجوان بود که مغولان بر خراسان حمله کردند و شهرهای آباد خراسان را با خاک یکسان کردند و مسلمانان را از زن و مرد از دم شمشیر گذراندند. فاجعه مغول در تاریخ ایران و در تاریخ جهان تا آن روز بی‌نظیر بود. شیراز با حسن سیاست اتابکان فارس از آسیب مغول نسبتاً مصون ماند ولی

خبر کشتار مغول و توحش بی‌نظیر آنان در سراسر عالم اسلام آن روز پیچیده بود. این که در آثار سعدی بخصوص در قصاید او این همه اشارات به ناپایداری و بی‌وفایی جهان دیده می‌شود تاحدی معلول وقایع زمان اوست.^(۸)

تسلط مغول بر کشورهای اسلامی صرفاً به علت لیاقت و کاردانی و دلیری چنگیز و جانشینان او نبود. تاریخ نشان داده است که هر قوم یا طبقه یا رژیم که مقهور قوم یا طبقه دیگری می‌شود، شکست او در درجه اول به علت فساد است که از درون - مثل موریانه - آن اجتماع را خورده است. اجتماع اسلامی زمان مغول نیز از این قاعده مستثنی نبود. تسلط اعراب بر کشورهای بزرگ روزگار آن روز هیچ‌گاه امن و آسایش و خرسندی ممالک مقهور را همراه نداشت. از زمان خلفای راشدین تا سقوط خلافت بغداد در سال ۶۵۶ نه آزادی بر این ممالک حکومت کرد نه مساوات نه حکومت مردمی.

حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس جز در دورانهای کوتاهی - حکومت سلطنتی به بدترین صورت آن بود همراه با خشونت، غارت، تعصب و ظلم عربی. خلافت پس از علی(ع) ارثی شد و در انتخاب خلیفه، مسلمانان هیچ‌گونه دخالتی نداشتند. تباہکاری خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس را در رفتاری که با فرزندان پیغمبر کردند می‌توان دید. حجاج بن یوسف یکی از عمال خلیفه اسلام در ایران بود و ستمکاری او تا امروز ضرب‌المثل است.

بنی‌عباس نخست ولی‌نعمت خود یعنی ابومسلم خراسانی را که حکومت آنان را نظم و برقراری بخشیده بود به فجیع‌ترین وضعی برانداختند. فقهای قشری سنی، آزادگان و متفکران را گاه به بهانه اینکه معتقد بودند قرآن حادث است نابود می‌کردند و گاه به بهانه اینکه معتقد بودند قرآن قدیم است. گاه اعتقاد به

جبر موجب نابودی متفکران می‌شد و گاه اعتقاد به اختیار، لاجرم در ششصد سال تسلط خلفای شام و بغداد، ایران پیوسته با طغیانهای ضد عربی - به صورت نظامی با به صورت فکری و فلسفی - دست به گریبان بود و جز دوران کوتاه تسلط سامانیان و تسلط آل بویه که شیعی ایرانی بودند - روزگار امن و آسایش به خود ندید.

از مدتها پیش از سعدی، خلافت بغداد حتی تسلط مادی خود را بر کشورهای اسلامی از دست داده بود. مدتی خلافت بغداد را ایرانیان شیعی - یعنی حکمرانان آل بویه اداره می‌کردند و پس از آن نوبت به امیران ترک رسید و از ترکان جز قساوت و غارت و ترویج انواع فسادهای اخلاقی کار دیگری ساخته نبود. وقتی خبر نابودی همه ممالک اسلامی توسط مغول پیش آمد - خلیفه مسلمانان نه تنها برای جهاد با کفار اقدام نکرد بلکه برای کین‌خواهی شخصی، چنگیز را دعوت کرد به سرزمینهای سلطان محمد خوارزمشاه حمله کند. چنگیز چیزی از آثار تمدن و اسلام در خراسان باقی نگذاشت. وقتی هلاکو به بغداد نزدیک شد - در آن شهر چنان کشمکش بین اصحاب مذاهب مختلف در جریان بود و المستعصم چنان جبون و زبون بود که به هلاکو نامه نوشت و او را شاهنشاه خواند و او را از زلزله و سایر بلایای زمینی و آسمانی ترسانید و به این طریق خواست از پیشرفت مغولان جلوگیری کند. هلاکو هم وقتی بغداد را گرفت خون خلیفه را به زمین نریخت مبادا در آسمان و زمین انقلاب ایجاد شود! او را در کیسه‌ای کرد و با لگدکوب هلاک کرد.

پس پیش از روزگار سعدی هم حکمرانان قدرت مطلق داشتند و به قانون اساسی اسلامی یعنی قرآن و سیره پیغمبر توجهی نداشتند و قتل و غارت راه و

روش حکومت آنان بود.

سعدی در آثارش گاه تصاویر زنده‌ای از ظلم و خودکامگی عرضه می‌کند بدون این که توضیحی بدهد و گرفتن نتیجه را بر عهده خواننده می‌گذارد. مثلاً در باب اول بوستان در قصه‌ای که چنین شروع می‌شود:

حکایت کنند از یکی نیکمرد

که اکرام حجاج یوسف نکرد

می‌بینیم آن حاکم عرب مسلمان صرفاً به علت این که کسی به او اکرام نکرده است امر می‌دهد خون او را بریزند و شفاعت پسرش هم سودمند نمی‌افتد و داستان این که او چهار فرزند صغیر دارد نیز در دل سنگش اثر نمی‌کند و از سعدی می‌شنویم که:

شنیدم که نشنید و خویش بریخت

ز فرمان داور که داند گریخت

در گلستان در داستان قاضی همدان می‌بینیم فقیهی بزرگترین منکری را که در اسلام مجازاتش اعدام است مرتکب شده است. سلطان را خبر می‌کنند و او ماجری را مشاهده می‌کند و امر به کشتن فقیه می‌دهد و فقیه صرفاً با گفتن نکته‌ای که سلطان را می‌خنداند جان سالم از تعزیر اسلامی بدر می‌برد.

قصه‌ای را در باب اول گلستان نقل می‌کند از روباهی که می‌گریخت چون شترها را می‌گرفتند و وقتی از او پرسیدند تو به شتر چه شباهت داری گفت «خاموش اگر حسودان به غرض گویند شتر است و گرفتار آیم که غم تخلیص من دارد؟» این درحقیقت داستان حزین زندگی فرد است در اجتماعی که قدرت مطلق خودکامگان را هیچ چیز محدود نمی‌کند.

برای مبارزه با خودکامگی ارباب قدرت و برای هدایت آنان به راه دین و آدمیت سعدی مردانه قد علم می‌کند و این امر را رسالت خود می‌داند. گلستان و بوستان پر از قصه‌هایی از بیداد و دادگستری از زشتی و زیبایی است تا خواننده را از بد و خوب بیاگاهاند. قصاید او - هرچند به ظاهر در ستایش صاحب قدرتی سروده شده باشد، درحقیقت اندرزنامه‌ای برای آنان است. سعدی از قدرت و حرمت خود - به عنوان فقیه و عالم دین، خطیب و سخنور، عارف و مرد طریقت استفاده می‌کند تا راه کج و راه راست را به اربابان قدرت نشان دهد. از بی‌اعتباری جهان سخن می‌گوید تا از شهوت دنیاپرستان بکاهد. از سیرت پادشاهان عادل قصه می‌گوید تا سرمشق خوب در مقابل فرمانروایان قرار دهد. در همه موارد حکمرانان را متوجه می‌کند که سرچشمه قدرت آنان مردمند - مردم ریشه درختند و آنان شاخه آن. شاهی که از درد و رنج رعیت آگاه نیست مثل شبانی است که خفته باشد درحالی که گرگان به گله او حمله کرده‌اند - مثل سفیهی است که بر شاخ نشسته است و شاخ را از بُن می‌برد. چند نمونه از بیان شیوای خود او را بشنوید:

شنیدم که در وقت نزع روان
به هرمز چنین گفت نوشیروان
که خاطر نگهدار درویش باش
نه در بند آسایش خویش باش
برو پاس درویش محتاج دار
که شاه از رعیت بود تاجدار
رعیت چو بیخند و سلطان درخت
درخت ای پسر باشد از بیخ سخت

و:

به نقل از اوستادان یاد دارم
 که شاهان عجم کیخسرو و جم
 ز سوز سینۀ فریادخوانان
 چنان پرهیز کردند که از سم
 مقامات از دو بیرون نیست فردا
 بهشت جاودانی یا جهنم
 بکار امروز تخم نیک‌نامی
 که فردا بر خوری والله اعلم
 نه هرکس حق تواند گفت گستاخ
 سخن ملکی است سعدی را مسلّم
 ملک‌بانان را نشاید روز و شب

و:

گاهی اندر خمر و گاهی در خمار
 کام درویشان و مسکینان بده
 تا همه کارت برآرد کردگار
 از درون خستگان اندیشه کن
 وز دعای مردم پرهیزکار
 هرکه دد یا مردم بد پرورد
 دیر و زود از جان برآرندش دمار
 ای که داری چشم و گوش و عقل و هوش
 پند من در گوش کن چون گوشوار

سعدیا چندان که می‌دانی بگو

حق نباید گفتن الا آشکار

در بوستان خطاب به بوبکر بن سعد اتابک فارس می‌گوید:

جهان ای پسر ملک جاوید نیست

ز دنیا وفاداری امید نیست

نه بر باد رفتی سحرگاه و شام

سریر سلیمان علیه‌السلام

کسی زین میان گوی دولت ربود

که در بند آسایش خلق بود

ستایش سرایان نه یار تواند

ملامتگران دوستدار تواند

سعدی آگاه است که ستمگری در انحصار صاحبان شمشیر نیست. اصحاب دین اگر قشرگرا و متعصب باشند می‌توانند بر مردم ستمگری کنند. و شاید بُود که در لباس فقیه و خطیب و زاهد، منافقان و فاسقان و شیادان باشند که دین را حربهٔ پرخاشگری به مردمان قرار دهند و به بهانهٔ امر به معروف و نهی از منکر بخواهند بر مردمان سلطه‌جویی کنند و به قول فردوسی زیان کسان از پی سود خویش جویند «و دین اندر آرند پیش». غرور فقاقت و بی‌اعتنایی فقیه را به گرفتاری دردمندان، در قصهٔ «فقیهی بر افتاده‌مستی گذشت» در باب هشتم بوستان بیان کرده است. نیز جای دیگر به خود می‌گوید - ولی روی سخنش با فقیهان است:

چرا دامن آلوده را حدّ زنم
 چو در خود شناسم که تر دامنم
 و شاید در این مورد از داستان زن زانیه در انجیل آگاه بوده است:
 جای دیگر به فقیه چنین خطاب می‌کند:
 برو ای فقیه دانا به خدای بخش ما را
 تو و زهد و پارسایی، من و عاشقی و مستی
 جای دیگر رندان و مستان مخلص را بر خطیبان و فقیهان ریاکار رجحان
 می‌دهد:

من این رندان و مستان دوست دارم
 خلاف پارسایان و خطیبان
 بهل تا در حق من هرچه خواهند
 بگویند آشنایان و غریبان
 و نیز در بالا اشاره کردم که وقتی در بحث علمی بر فقیهان انجمنی چیره
 می‌آید و می‌خواهند دستار فقیه را به او بدهند از پذیرفتنش خودداری می‌کند و
 آن را «پای‌بند غرور» می‌خواند.

نیز سعدی از پرخاشگری مردمان عادی نسبت به یکدیگر خوب آگاه است
 و می‌داند وقتی شمشیر در کف آنها نباشد از زبان برای حمله به دیگران استفاده
 می‌کنند. شاید کمتر صفت رذیله‌ای است که سعدی تا این حد آن را نکوهش کند
 که غیبت و بدگویی از دیگران و عیبجویی از مردم، و بوستان و گلستان پر از
 قصه‌هایی در این باب است.

تصویری کلی از شخصیت سعدی

نما یا تصویری که از شخصیت سعدی به دست می آید، صرفاً مبتنی بر آثار اوست زیرا دیگران راجع به او چیز زیادی که از این لحاظ به کار آید، نگفته اند. طبیعی است که این تصویر تقریبی و احتمالی است و نمی تواند قطعیت داشته باشد.

جوهر دانایی - یا هوشمندی کلی - در او بسیار قوی است و همچنین است ذوق و توانایی کلامی. نیز عواطف در او شدید و عمیق است و از آنچه می بیند زود متأثر می شود.

دوران کودکی او ظاهراً دورانی خوش بوده و از محبت پدر و مادر بهره مند بوده است. لیکن یاد پدر در آثار او بیشتر دیده می شود تا خاطراتی که از مادر داشته است و این شاید بدان علت باشد که پدر خود را در کودکی - یا نوجوانی از دست داده است. شاید بهره مندی او در کودکی از محبت، موجب شده است که دلبسته عشق و محبت باشد و از آن نهراسد.

روانشناسان به پیروی از یونگ روانشناس سوئیسی، اشخاص را به دو گروه «برون گرا» و «درون گرا» تقسیم می کنند. برون گرایان بیشتر توجهشان به جهان خارج است. با مردمان می آمیزند و از آنان هراس ندارند، و درون گرایان بیشتر با فکر و عالم درون خود مشغولند و خود را از جهان خارج کنار می کشند. در سعدی برون گرایی کاملاً نمایان است و از دیدن مردمان و آمیختن با آنها از هر صنف و طبقه لذت می برد.

بر علوم دینی زمان خود احاطه دارد ولی به نظر نمی رسد نسبت به فلسفه یا علوم عقلی علاقه ای داشته است. حتی آگاهی از ملل و نحل زیاد نیست

چنان که در بوستان برهمن و مغ را باهم اشتباه می‌کند و شاید این نتیجهٔ تعصبی باشد که در نظامیهٔ بغداد به او تلقین شده است. آشنایی او با نظم و نثر پارسی می‌بایست به حد کمال باشد والا نمی‌توانست در سخن همسر بزرگترین گویندگان پیش از خود باشد و در بعضی فنون آن، مثلاً در غزل، از همه بگذرد.

در جهان‌بینی او اسلام و توحید و ارادت به پیامبر اکرم و خاندان او مقامی خاص دارد و معتقد است قوام جامعه در این است که شریعت اجرا شود. در خدانشناسی، از نحوهٔ تفکر صوفیانه تأثیر گرفته است. خداوند برای او در درجهٔ اول الرحمن و الرحیم است - رابطهٔ انسان و خدا برای او رابطهٔ عاشق و معشوق است نه غلام و صاحب او.

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفورست و ودود

تکلیف آدمی برای او در دو چیز خلاصه می‌شود: اعتقاد به خدا و به‌جای آوردن شکر او و نیکویی کردن به مردمان - حتی همهٔ مخلوقات زندهٔ خداوند:

شرف مرد به جود است و کرامت به سجود

هرکه این هردو ندارد عدمش به ز وجود

شریعت و طریقت، در نظر او، در این امر متفقند که مهمترین تکلیف آدمی پس از خداپرستی خدمت به خلق است:

طریقت به‌جز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلّی نیست

و بزرگترین گناه آزدن مردمان است.



در رابطه با مردمان، سعدی خوش‌خو و خوش‌برخورد است. با همه صنفی می‌آمیزد و از هیچ‌کس روی درهم نمی‌کشد. گاه به پادشاهان اندرز می‌دهد و گاه به تماشای کشتی‌گیران می‌رود یا به آرزوهای دور و دراز بازرگانی در جزیره کیش گوش می‌دهد. فروتن است و متحمل، جز در مواردی که پای دفاع از عقیده‌ای پیش می‌آید، آن‌وقت همه فنون جدلی را که در مدرسه آموخته است به‌کار می‌برد (نزاع سعدی با مدعی درباره توانگری و درویشی). فروتن است لیکن قدر علم و هنر خود را می‌شناسد و آن را خوار نمی‌کند - زیرا در این مورد خود او مطرح نیست - دفاع از علم و هنر مطرح است:

همه گویند و سخن گفتن سعدی دگرست

همه دانند مزامیر نه همچون داوود

با آن که در همه نوع سخن گفتن تواناست، به‌نحوی سخن می‌گوید که برای همه قابل درک باشد. شعر او بخصوص غزلهایش چنان است که از نوجوان چهارده ساله تا پیرمردان، همه می‌خوانند و می‌فهمند و عواطف خود را در شعر او منعکس می‌بینند و از گفتارش لذت می‌برند. لاجرم سعدی بیش از هر شاعر دیگری توانسته است راه نفوذ در دل‌های مردمان را، از هر سن و سالی و از هر طبقه و قشر اجتماعی که باشند، پیدا کند و درحقیقت شاعر مردم بشود.

کسی که می‌تواند با مردمان کوچه و بازار صحبت کند به‌نحوی که آنان او را از خود پندارند - در مقابل پادشاهان و امیران تعظیم نمی‌کند، با آنان مثل معلم و فقیه سخن می‌گوید. به پادشاه خطاب می‌کند که:

به درگاه فرمانده ذوالجلال

چو درویش پیش توانگر بنال

چون از قدر و مقام خود آگاه است خود را ذلیل نمی‌کند و چون از کسی بیم و امیدی ندارد پیش ارباب قدرت قد خم نمی‌کند. بارها به فرمانروایان یادآوری می‌کند که:

به قومی که نیکی پسندد خدای
دهد خسرو عادل نیک رای
چو خواهد که ویران شود عالمی
نهد ملک در پنجه ظالمی

سعدی از زودگذری عمر و بی‌اعتباری جهان نیک آگاه است. این بی‌اعتباری را به رخ ارباب دنیا می‌کشد تا آنها را از خواب گران بیدار کند. لیکن آگاهی او از بی‌اعتباری جهان موجب نمی‌شود که اندوهگین در گوشه‌ای بنشیند و منتظر عزرائیل باشد. برعکس به جهان و خوشی‌های مباح آن دل بسته است. از بهار و باغ و صدای خوش و سخن شیرین و زیبایی‌ها لذت می‌برد. از خوشی‌های این جهانی روگردان نیست به دو شرط: اول این که این خوشی‌ها مخالف شرع نباشند و او را از خدا غافل نکنند و دوم این که این خوشی‌ها برای دیگران ایجاد درد و رنج نکنند. شور و شوق به طلبگی در او بسیار قوی است. به این ابیات توجه فرمایید:

زمانی درس علم و بحث تنزیل
که باشد نفس انسان را کمالی
زمانی شعر و شطرنج و حکایات
که خاطر را بود دفع ملالی

خدای است آن که ذات بی همالش
 نگردهد هرگز از حالی به حالی
 و: ساقی بده و بستان داد طرب از دنیا
 کاین عمر نمی ماند وین عهد نمی پاید
 و: زمان باد بهار است داد عیش بده
 که دور عمر چنان می رود که برق یمان
 تو گر به رقص نیایی عجیب جانوری
 از این هوا که درخت آمده ست در جولان
 و: سعدی ار عشق نبازد چه کند ملک وجود
 حیف باشد که همه عمر به باطل برود

سخنوری سعدی دو جنبه دارد: اول مربی و معلم است و شاگردان او از پادشاه تا گدا، شامل همه افراد نوع بشر می شود. گلستان و بوستان و قصاید خود را بیشتر به عنوان کسی که معلم و مربی است نوشته و سروده است. جنبه دیگر سخنوری سعدی شاعری اوست و این جنبه را بیشتر در غزلهای او می توان یافت. مثل این است که در غزلهایش سعدی منحصراً برای خود سخن می گوید - در اینجا سعدی شاعر خالص است ولی چون عواطف او از عشق و اندوه و اشتیاق در همه افراد بشر مشترک است و چون هنرمندی او چنان است که همه می توانند خود را با او منطبق کنند، غزل او را با چنگ و رباب هفتصد و پنجاه سال است در هر محفلی خوانده اند و تا زبان فارسی پابرجاست خواهند خواند.

یادداشتها:

۱. اتابک سعدبن زنگی از ۵۹۹ تا ۶۲۳ در فارس حکومت کرد و پس از او پسرش ابوبکر بن سعد از ۶۲۳ تا ۶۵۸ حکمرانی کرد. ولیعهد او پسرش سعد بن ابوبکر بود که پس از پدر دوازده روز زنده بود و بعد از او محمد بن سعد از ۶۵۸ تا ۶۶۰ حکم راند. بعضی از دانشمندان معاصر معتقدند سعدی تخلص خود را از نام سعد بن ابوبکر گرفته است که در مدح او - وقتی ولیعهد بود - قصایدی دارد. لیکن نویسندگان قدیم مانند میرخواند در حبیب‌السیر و دولتشاه در تذکرة‌الشعرا معتقدند تخلص سعدی به علت ظهور سعدی است در روزگار سعدبن زنگی. مرحوم قزوینی و مرحوم اقبال استدلال می‌کنند که اگر سعدی در سال ۶۳۰، وقتی شمس قیس رازی در شیراز کتاب *المعجم فی معانیر/شعار/العجم* را نوشت، به شاعری معروف بود. مؤلف به اشعار او استناد می‌کرد. سعدی در این تاریخ چنان که می‌دانیم در خارج از ایران بود و در آثار خود او می‌خوانیم که قبل از بازگشت به شیراز در سال ۶۵۵ شهرت جهانی داشته است و شهرت او تنها به صورت شاعری نبود. به عنوان عارف و فقیه و خطیب به نام سعدی معروف بود (چنان که داستان مباحثه او با فقها در بوستان نشان می‌دهد). پذیرفتن نظر مرحوم قزوینی و اقبال مستلزم این است که معتقد شویم بوستان نخستین اثر سعدی است و قبلاً چیزی نسروده و ننوشته است. با توجه به این که سعدی به اظهار خودش قبلاً شهرت جهانی داشته و با توجه به این که بعید می‌نماید غزلهای عاشقانه را پس از بازگشت به شیراز یعنی بعد از سنین پنجاه سالگی گفته باشد به نظر ما چنین می‌رسد که سعدی این لقب یا تخلص را یا خود - به احترام سعد بن زنگی انتخاب کرده است یا پدرش و یا خود سعد بن زنگی این نام یا لقب را به او داده باشند. سعدی صرفاً تخلص شعری او نیست - به عنوان عارف و فقیه و خطیب هم بدین نام معروف بوده است به حدی که جز به این نام شناخته نمی‌شده است و درباره نام او مشرف یا مصلح این همه اختلاف روایت هست. مؤید این حدس روایتی است که پدر سعدی از ملازمان سعد بن زنگی بوده است و پس از فوت پدر سعد بن زنگی او را زیر حمایت خود گرفته. بنابراین بعید نیست هنگام تولد یا پس از آن اسم سعدی هم توسط اتابک - یا توسط پدرش به احترام اتابک - به او داده شده باشد.
۲. برای دیدن بحث روانشناسی جدید از شخصیت می‌توان به دو منبع زیر رجوع کرد: محمود صناعی: خوی از نظر روانشناسی - در کتاب آزادی و تربیت، چاپ سوم، صفحات ۳۱۶-۳۴۰ (امیرکبیر، تهران ۱۳۵۴). و محمود صناعی (مترجم) اصول روانشناسی، تألیف مان، چاپ چهارم (بنگاه نشر اندیشه، تهران ۱۳۴۵) و کتب دیگر در روانشناسی علمی جدید.

۳. برای دیدن تأثیر سنائی در سعدی رجوع کنید به گفتار دکتر عبوالقیوم قویمی در مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی.
۴. نظر استاد فروزانفر از گفتار ایشان در سعدی‌نامه نقل شده است.
۵. برای دیدن بحث کلی از جبر و اختیار در میان متکلمان اسلامی رجوع کنید به *دائرة المعارف اسلامی* زیر کلمات «قضا» و «قدر» و «معتزله» نیز در *تاریخ ادبیات*، دکتر صفا این بحث مطرح شده است. در باب نظر مولوی درباره جبر و اختیار می‌توان به کتاب اول مثنوی چاپ نیکلسون رجوع کرد. دکتر خلیفه عبدالحکیم در کتاب *عرفان مولوی* (ترجمه احمد محمدی و احمد میرعلایی از انگلیسی) بحث مفیدی در این خصوص دارد. نیز رجوع کنید به مقاله دکتر محقق در مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی (ادیتور: دکتر رستگار).
۶. برای دیدن بحث روشن و مفیدی از تحول فکر تصوف در اسلام می‌توان به «بحث در آثار و احوال حافظ: تاریخ تصوف در اسلام از صدر اسلام تا عصر حافظ» تألیف دکتر قاسم غنی رجوع کرد. آثار استاد زرین کوب درباره تصوف اسلامی نیز بسیار قابل استفاده است. مقالات مختصر ولی مفیدی نیز در *دائرة المعارف اسلامی و دائرة المعارف دین و اخلاق* (به زبان انگلیسی) زیر کلمه تصوف چاپ شده است که منابع اصلی را هم به دست دهد. برای دیدن نظر افلاطونیان جدید، رج: سیر حکمت در اروپا، تألیف مرحوم فروغی، جلد اول.
۷. نظر حجت‌الاسلام غزالی همه‌جا در این گفتار از کتاب فارسی او *کیمیای سعادت* نقل شده است.
۸. در *تاریخ ادبیات* دکتر صفا وصف مختصر ولی سودمندی از حمله مغول و آثار شوم آن هست. رج: جلد سوم، بخش اول.

مراجع

- اقبال، عباس: زمان تولد و اوایل زندگی سعدی، سعدی‌نامه، ضمیمه مجله تعلیم و تربیت، وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۱۶.
- رستگار، دکتر منصور (ادیتور): مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی، دانشگاه پهلوی شیراز ۱۳۵۰.
- مقالات زیر در این کتاب به موضوع گفتار ما مربوط می‌شود و قابل استفاده است: دکتر عبدالقیوم قویمی: سعدی و سخنوران افغانستان؛ دکتر محمدجعفر محجوب: درباره زبان سعدی و پیوند آن با زندگی؛ دکتر جلال متینی: اشخاص داستان در *گلستان*؛ دکتر مهدی محقق: سعدی و قضا و قدر؛ دکتر علی محمد مزده، عرفان سعدی.

صفا، دکتر ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات ایران، جلد سوم، بخش اول، چاپ سوم، دانشگاه تهران ۱۳۵۸. استاد صفا همه منابع اصلی را مربوط به زندگی سعدی ذکر می‌کند. نیز جریانات سیاسی، اجتماعی و دینی مؤثر در ذهن سعدی را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد. برای اطلاع از مذاهب اسلامی، پیدا شدن و انحطاط علوم عقلی در اسلام، بحث در مسائل کلامی از قبیل جبر و اختیار، بحث در تصوف و تاریخ مختصر سیاسی دورانهای پیش از سعدی به مجلدات اول و دوم این اثر بسیار ارزشمند رجوع شود.

غزالی طوسی، امام حجت‌الاسلام ابوحامد محمد: کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، چاپ چهارم، کتابخانه مرکزی، تهران ۱۳۵۲.

فروزانفر، بدیع‌الزمان: سعدی و سهروردی، سعدی‌نامه، ضمیمه مجله تعلیم و تربیت، وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۱۶.

قزوینی، علامه میرزا محمد: ممدوحین سعدی، سعدی‌نامه، ضمیمه مجله تعلیم و تربیت، وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۱۶. مقاله علامه قزوینی بهترین مبحث موجود در این موضوع است.

همایی، جلال: «حد همین است سخندانی و زیبایی را»، سعدی‌نامه، ضمیمه مجله تعلیم و تربیت، وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۱۶.